



الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم اجمعين.

عن رسول الله ﷺ: حسين مني و أنا من حسين

بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ و انحراف اولیّه از مسیر حقّ و تبدیل رکن ولایت که زیربنا بود، انحرافات روبنایی فزونی یافت و هر روز بیشتر و بیشتر می شد و در تمام ابعاد رسوخ می کرد و بدعت ها آشکار و آشکارتر می گشت و احکام خدا زیر و رو می شد تا آن که بعد از تسلط همه جانبه ی معاویه، به بالاترین میزان رسید.

معاویه با برنامه ریزی های گسترده و هزینه های سرسام آور و با تطمیع ها، تهدیدها، کشتن ها، زندان ها و اعمال سیاست های گوناگون ظالمانه و مزورانه و با بهره گیری از زبده ترین و کارآمدترین بازیگران عرصه های نبرد و نیرنگ، جبهه ای به گستردگی همه ی سرزمین های اسلامی علیه حقّ و وارونه نمودن حقایق، معارف و احکام اسلامی گشود و تا آن جا که قدرت داشت و ممکن بود در جبهه های جنگ نرم و سخت و در بزم و رزم به مصاف اسلام، احکام اسلام، قرآن و اهل بیت ﷺ آمد. حرص و ولعی عجیب به خاموش نمودن نور اسلام و خشکاندن ریشه ی رسالت داشت و حقد و کینه نسبت به پیامبر و آل در درون او می جوشید. در این راه از هیچ تلاشی فروگذاری نمی کرد و هیچ نشانه ای از اسلام از دست او در امان نبود، مگر آنچه را که نمی توانست.

اعتراف مشاهیری از اصحاب و برجستگان بر انحراف گسترده بعد از پیامبر ﷺ

این اعتراف صریح صحیح بخاری است که از ابو الدرداء، صحابی معروفی که در زمان معاویه فوت

۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص ۵۲ و ص ۵۳. و مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۱۷۲ و سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۵۱/۱۴۴، و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۷۷۵/۶۵۸، و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷ و تلخیص المستدرک ذهبی، و ابن عساکر در تاریخ دمشق ترجمه الإمام الحسین علیّه السلام.

کرده^۱ نقل می‌کند. ابو الدرداء که با آل پیامبر ﷺ میانه‌ی چندان خوبی هم ندارد می‌گوید:

«وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ مِنْ أُمَّةٍ مُّحَمَّدٍ ﷺ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُمْ يُصَلُّونَ جَمِيعًا»^۲؛

قسم به خدا! چیزی از امت محمد ﷺ نمی‌شناسم مگر این که با هم نماز می‌گذارند [یعنی جز نماز جماعت چیزی از اسلام باقی نگذاشتند].

و باز بخاری از زُهری نقل می‌کند که:

«دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدِمَشْقَ وَهُوَ يَبْكِي فَقُلْتُ: مَا يَبْكِيكَ؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةَ، وَهَذِهِ الصَّلَاةُ قَدْ ضَيَّعَتْ»^۳؛

در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم در حالی که گریه می‌کرد، به او گفتم برای چه گریه می‌کنی؟! گفت: از آن چیزهایی که [از اسلام] می‌شناختم، دیگر چیزی نمی‌شناسم [نمی‌بینم] مگر همین نماز که آن هم ضایع شده است.

این سخن حتی اگر در اواخر عمر انس صادر شده باشد، باز حکایت از یک روند پر شتاب دارد؛ زیرا وارونه نمودن اسلام برنامه‌ای نبود که بتوان آن را در مدّت کوتاهی عملی کرد. بنابراین شکی نیست که این روند در زمان معاویه به صورتی بسیار پررنگ وجود داشته است.

و نیز از انس بن مالک در کتاب فتح الباری ابن رجب آمده است:

«مَا أَمْرًاؤُكُمْ هُوَ لَاءَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَانَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ وَأَصْحَابُهُ إِلَّا أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يَصَلُّونَ وَيَصُومُونَ رَمَضَانَ»^۴؛

این اُمراءتان بر هیچ یک از آن چیزی که محمد ﷺ و اصحابش بودند نیستند [هیچ چیز از اسلام ندارند] جز این که گمان می‌کنند نماز می‌خوانند و ماه رمضان روزه می‌گیرند!

و محمد بن وضّاح در کتاب البدع از ابو الدرداء نقل می‌کند:

«لَوْ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْكُمْ الْيَوْمَ مَا عَرَفَ شَيْئًا مِمَّا كَانَ عَلَيْهِ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، إِلَّا الصَّلَاةَ»^۵؛

۱. برخی هم وفات او را در سال (۳۱ ه.ق) ذکر کرده‌اند که بعضی شواهد بر خلاف آن است.

۲. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۶۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۴۱.

۴. فتح الباری (لابن رجب)، ج ۴، ص ۳۹.

۵. البدع (لابن وضّاح)، ج ۱، ص ۱۶۹.

اگر رسول الله ﷺ [زنده شده] به سوی شما بیاید، هیچ یک از آن چیزهایی که حضرت و اصحابش بر آن بودند را نمی‌بیند؛ مگر نماز!

سپس اوزاعی^۱ که از معروفین زمان بنی امیه و اوائل بنی عباس است اضافه می‌کند:

«فکیف لو کان الیوم؟»

پس اگر امروز بود چگونه بود [که اوضاع بدتر شده است؟!]

کمیت، شاعر پرآوازه‌ی در گذشته در زمان امویان نیز می‌گوید:

و عَطَّلْتَ الاحْکَامَ حَتَّى کَانْنَا
عَلَى مِلَّةِ غَیْرِ التَّی نَتَّحِلُ
کَلَامُ النَّبِیِّنَ الْهُدَاةِ کَلَامُنَا
و اَفْعَالُ اَهْلِ الْجَاهِلِیَّةِ نَفْعَلُ

احکام الهی تعطیل شد تا آن جا که انگار بر دین دیگری [غیر از اسلام] پایبندیم، گفتارمان گفتار پیامبران هدایت بوده، ولی اعمالمان اعمال دوران جاهلیت است!

و این برای ما تعجب ندارد که در مقیاسی دیگر نظیر همین قضایا را در بخشی از دوره‌های پس از رحلت امام ﷺ مشاهده کردیم و دیدیم عده‌ای با بَرَنَدِ خَطِّ امام بر بسیاری از مقدرات کشور مسلط شدند، در حالی که با تمام توان به منحرف کردن همه‌ی شاخص‌های مکتب امام پرداختند و اگر مهلت می‌یافتند، معلوم نبود چیزی از انقلاب باقی بگذارند.

ریشه‌ی اقدام معاویه و یاران‌ش در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی نگاه به یاران معاویه و اهل شام کردند، با صراحت و تأکید بیشتر و با ریشه‌یابی قضیه فرمودند:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا اسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَ اسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا
عَلَيْهِ اَعْوَانًا رَجَعُوا اِلَى عَدَاوَتِهِمْ لَنَا اِلَّا اَنْهُمْ لَمْ يَتْرُكُوا الصَّلَاةَ»^۲

سوگند به کسی که دانه را شکافت و جان را خلق کرد! آن‌ها اسلام نیاوردند، بلکه [در ظاهر] تسلیم شدند و کفر را پنهان کردند. پس وقتی برای کفر اعوانی یافتند، به دشمنی خود با ما [اهل بیت] برگشتند، الا این که آن‌ها نماز را ترک نکردند.

۱. (متولد ۸۸، متوفای ۱۵۷ ه.ق). مات فی الحمام اغلقت علیه امرأته باب الحمام و نسيته فمات.

۲. شرح نهج البلاغه (لابن ابی الحدید)، ج ۴، ص ۳۱.

به قول دعبیل:

إِذَا ذَكَرُوا قَتْلِي بِيَدِ وَخَيْبِرَ
وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَسْبَلُوا الْعَبْرَاتِ
فَكَيْفَ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَ أَهْلَهُ
وَهُمْ تَرَكَوْا أَحْشَاءَهُمْ وَ غِرَاتِ
لَقَدْ لَأَيُّوهُ فِي الْمَقَالِ وَ أَضْمَرُوا
قُلُوباً عَلَى الْأَحْقَادِ مُنْطَوِيَاتِ

هر گاه کشتگان بدر، خیبر و حنین را [که به دست امیر المؤمنین علیه السلام کشته شدند] یاد کنند اشکشان را جاری می کنند، پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش را دوست بدارند در حالی که کینه در دل هایشان به جای گذاشته اند؟! در گفتار با او با ملایمت صحبت می کنند ولی در دل هایشان کینه ی شدید پنهان کرده اند.

دشمنی با امیرالمومنین و اهل بیت علیهم السلام مرکز ثقل نبرد معاویه با اسلام

معاویه گرچه با اسلام و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله عناد داشت و چنانکه زبیر بن بکار - که مخالف اهل بیت علیهم السلام و منحرف از علی علیه السلام بود - نقل می کند معاویه از این که نام پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز پنج مرتبه در اذان «اشهد أن محمداً رسول الله» برده می شود ناراحت بود تا آن جا که گفت: «لا والله الا دفناً دفناً»^۱ اما به مقتضای شرائط و به اجبار، از رویایی مستقیم و رسمی با پیامبر اجتناب می کرد. به همین خاطر معاویه و بنی امیه مرکز ثقل نبرد خود علیه اسلام را علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادند؛ چون آنان عدل قرآن و تنها نیروی مؤثری بودند که کیان براندازانه ی بنی امیه را تهدید می کردند و می توانستند اسلام را به مسیر اصلی خود باز گردانند.

۱. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، جزء ۵، ص ۱۳۰ و روی الزبیر بن بکار فی الموقفیات و هو غیر متهم علی معاویه و لا منسوب الی اعتقاد الشیعة لما هو معلوم من حاله من مجانبة علی علیه السلام و الانحراف عنه قال المطرف بن المغیره بن شعبة دخلت مع ابی علی معاویه و كان ابی یأتیته فیتحدث معه ثم ینصرف الی فیذكر معاویه و عقله و یعجب بما یری منه إذ جاء ذات لیلة فأمسک عن العشاء و رأیته مغتما فانتظرته ساعة و ظننت أنه لأمر حدث فینا فقلت ما لی أراک مغتما منذ اللیلة فقال یا بنی جئت من عند أکفر الناس و أخبثهم قلت و ما ذاک؟ قال قلت له و قد خلوت به إنک قد بلغت سنا یا امیر المؤمنین فلو أظهرت عدلا و بسطت خیرا فإنک قد کبرت و لو نظرت الی إختک من بنی هاشم فوصلت أرحامهم فوالله ما عندهم الیوم شیء تخافه و إن ذلک مما ینیقی لک ذکره و ثوابه فقال هیهات هیهات أی ذکر أرجو بقاءه ملک أخو تیم فعدل و فعل ما فعل فما عدا أن هلک حتی هلک ذکره إلا أن یقول قائل أبو بکر ثم ملک أخو عدی فاجتهد و شمر عشر سنین فما عدا أن هلک حتی هلک ذکره إلا أن یقول قائل عمر و إن ابن ابی کبشة لیصاح به کل یوم خمس مرات أشهد أن محمدا رسول الله فأی عملی ینیقی و أی ذکر یدوم بعد هذا لا أبا لک لا والله إلا دفنا دفنا.

و مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴ و نیز شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۱:

و روی أحمد بن ابی طاهر فی کتاب أخبار الملوک: أن معاویه سمع المؤذن یقول أشهد أن لا إله إلا الله فقالها ثلاثا فقال أشهد أن محمدا رسول الله فقال لله أبوک یا ابن عبد الله لقد کنت عالی الهمة ما رضیت لنفسک إلا أن یقرن اسمک باسم رب العالمین!

مبارزه با نقل حدیث در فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام

معاویه وقتی در طریق سفر به اصطلاح حجّ خود به مدینه وارد شد، در برخوردی با ابن عباس صریحاً

گفت:

«فَإِنَّا قَدْ كَتَبْنَا فِي الْآفَاقِ نَهَىٰ عَنِ ذِكْرِ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ علیهم السلام فَكَفَّ لِسَانَكَ!»^۱

به تمام آفاق نوشته‌ایم و نهی کرده‌ایم از ذکر مناقب علی و اهل بیتش، پس مواظب زبانت باش!

تا آن‌جا که گفت:

«اقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَ تَأَوَّلُوهُ وَ لَا تَرَوْا شَيْئاً مِّمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ ارْؤُوا مَا سِوَىٰ ذَلِكَ»

قرآن بخوانید و آن را تاویل کنید، ولی چیزی در مورد آیاتی که بر شما [اهل بیت] نازل شده

روایت نکنید، و غیر آن روایت کنید!

و وقتی ابن عباس با قرائت آیه‌ی شریفه‌ی «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»^۲ با او مقابله کرد، معاویه

او را تهدید کرد و گفت:

«يَا ابْنَ عَبَّاسٍ اِرْبَعْ عَلَيَّ نَفْسِكَ وَ كَفَّ لِسَانَكَ وَ إِن كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَلْيَكُنْ ذَلِكَ سِرًّا لَّا

يَسْمَعُهُ أَحَدٌ عَلَانِيَةً»

۱. الاحتجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۲۹۴.

عن سلیم بن قیس قال: قَدِمَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ حَاجًّا فِي خِلَافَتِهِ فَاسْتَقْبَلَهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ فَنَظَرَ فَإِذَا الَّذِينَ اسْتَقْبَلُوهُ مَا مِنْهُمْ إِلَّا قُرَشِيٌّ فَلَمَّا نَزَلَ قَالَ: مَا فَعَلْتَ الْأَنْصَارُ وَ مَا بِالْهَمِّ لَمْ يَسْتَقْبِلُونِي؟ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُمْ مُحْتَاجُونَ لَيْسَ لَهُمْ دَوَابُّ ... ثُمَّ إِنَّ مُعَاوِيَةَ مَرَّ بِحَلْفَةَ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا رَأَوْهُ قَامُوا غَيْرَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا مَنَعَكَ مِنَ الْقِيَامِ كَمَا قَامَ أَصْحَابُكَ إِلَّا لِمَوْجِدَةٍ أَنِّي قَاتَلْتُكُمْ بِصَفِينٍ فَلَا تَجِدُ مِنْ ذَلِكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَإِنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُومًا.

قال ابن عباس: فَعَمَّرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَدْ قُتِلَ مَظْلُومًا قَالَ: عَمَّرُ قَتَلَهُ كَافِرٌ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَمَنْ قَتَلَ عُثْمَانَ؟ قَالَ: قَتَلَهُ الْمُسْلِمُونَ قَالَ: فَذَكَرَ أَدْحَضُ لِحُجَّتِكَ قَالَ: فَإِنَّا قَدْ كَتَبْنَا فِي الْآفَاقِ نَهَىٰ عَنِ ذِكْرِ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ علیهم السلام فَكَفَّ لِسَانَكَ فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةُ أُمَّتُنَا عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: لَا قَالَ: أُمَّتُنَا عَنْ تَأْوِيلِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَفَرَّوْهُ وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا عَنِ اللَّهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ: فَأَيُّهُمَا أَوْجِبَ عَلَيْنَا قِرَاءَتَهُ أَوْ الْعَمَلُ بِهِ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ قَالَ: كَيْفَ نَعْمَلُ بِهِ وَ لَا نَعْلَمُ مَا عَنِ اللَّهِ قَالَ: سَلْ عَنْ ذَلِكَ مَنْ يَتَأَوَّلُهُ عَلَىٰ غَيْرِ مَا تَتَأَوَّلُهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ قَالَ: إِنَّمَا أَنْزَلَ الْقُرْآنُ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِي أَسْأَلُ عَنْهُ أَلْ أَبِي سُفْيَانَ يَا مُعَاوِيَةُ أُمَّتُنَا أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ بِالْقُرْآنِ بِمَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ فَإِنْ لَمْ نَسْأَلِ الْأُمَّةَ عَنْ ذَلِكَ حَتَّىٰ نَعْلَمَ تَهْلِكَ وَ تَخْتَلِفُ قَالَ: اقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَ تَأَوَّلُوهُ وَ لَا تَرَوْا شَيْئاً مِّمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ ارْؤُوا مَا سِوَىٰ ذَلِكَ. قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي الْقُرْآنِ «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُأْبَىٰ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمُّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ اِرْبَعْ عَلَيَّ نَفْسِكَ وَ كَفَّ لِسَانَكَ وَ إِن كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَلْيَكُنْ ذَلِكَ سِرًّا لَّا يَسْمَعُهُ أَحَدٌ عَلَانِيَةً. ثُمَّ رَجَعَ إِلَىٰ بَيْتِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ نَادَىٰ مُنَادِي مُعَاوِيَةَ أَنْ بَرَبْتَ الدِّمَّةَ مِمَّنْ رَوَىٰ حَدِيثاً فِي مَنَاقِبِ عَلِيٍّ وَ فَضْلِ أَهْلِ بَيْتِهِ ...

۲. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۸.

می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند.

ای پسر عباس! به جای خودت بنشین، زبانت را در کام گیر و اگر اصرار بر آن داری در خفاء باشد و کسی در علن آن را نشنود!

سپس اعلان رسمی و عمومی کرد:

«أَنْ قَدْ بَرَّتِ الذِّمَّةُ مِمَّنْ رَوَى حَدِيثًا فِي مَنَاقِبِ عَلِيٍّ وَ فَضْلِ أَهْلِ بَيْتِهِ»؛

از کسی که روایتی در مناقب و فضائل علی و اهل بیتش نقل کند ذمه بری شده [و هیچ گونه مصونیتی ندارد].

بهره برداری معاویه از روشی سابقه دار

و این مبارزه‌ی معاویه سابقه دارد. ذهبی از معروفترین دانشمندان اهل تسنن و مخالف جدی تشیع در کتاب خود *تذکرة الحفاظ* می‌نویسد:

«أَنْ عَمْرٍو حَبَسَ ثَلَاثَةَ: ابْنِ مَسْعُودٍ وَ أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ أَبَا مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتُمْ

الْحَدِيثَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛^۱

عمر سه نفر را حبس کرد: (ابن مسعود، ابو الدرداء و ابو مسعود انصاری) و گفت: به این خاطر که زیاد حدیث از پیامبر نقل کردید!

برخی از علمای اهل تسنن چون ملاحظه کردند نمی‌شود این عمل خلیفه را توجیه کرد گفتند مراد از «حبس» منع از روایات حدیث است؛ نه زندان که اولاً این توجیه بی‌جایی است و ثانیاً این هم قابل دفاع نیست. به هر حال معاویه از این روش عمر استقبال کرده و به نقل ذهبی در سخنی چنین می‌گوید:

«عَلَيْكُمْ مِنَ الْحَدِيثِ بِمَا كَانَ فِي عَهْدِ عَمْرٍو فَإِنَّهُ كَانَ قَدْ أَخَافَ النَّاسَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛^۲

بر شما باد به روایانی که در عهد عمر از رسول الله بود؛ زیرا عمر مردم را در مورد نقل حدیث از پیامبر می‌ترساند.

و این در حالی است که مسلم در صحیح خود از رسول الله ﷺ نقل کرده که حضرت فرمود:

«وَحَدِّثُوا عَنِّي وَ لَا حَرَجَ»؛^۳

۱. تذکرة الحفاظ (للهبی)، ج ۱، ص ۱۲.

۲. همان.

۳. صحیح مسلم، ج ۱۴، ص ۲۹۱.

و از من حدیث نقل کنید؛ هیچ حرجی نیست [هیچ مشکلی ندارد].

و در بعضی موارد، حضرت بعد از سخنان خود فرموده‌اند:

«فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبِ؛ شاهدان به غائبان ابلاغ کنند» یا «نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها ثُمَّ أَدَاها إِلَى مَنْ لَمْ

يَسْمَعُها؛ خداوند نعمت دهد به بنده‌ای که گفتار مرا بشنود و آن را حفظ کند، سپس برای کسی که آن را نشنیده بازگو کند»^۱

و اصلاً تمام احادیث امر به تعلّم علم و ذمّ نادانی، امر و تشویق به نقل حدیث است. خداوند متعال نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۲

و مؤمنان را نشاید که همه یک جا بیرون آیند. پس چرا از هر جمعی از آنان گروهی بیرون نیامدند تا در دین فقیه گردند و تا قومشان را چون به سویشان باز آیند، بیم دهند، باشد که آنان [از کيفر خدا] بیمناک شوند.

و عمر از کتابت حدیث نیز منع کرد با این که بعضی از صحابه با اذن و تشویق پیامبر، سخنان حضرت را می‌نوشتند؛ مثلاً در سنن ابی داود و مستدرک حاکم و غیره آمده است که وقتی عبدالله بن عمرو بن العاص از حضرت درباره‌ی نوشتن حدیث پرسید، حضرت در پاسخ او فرمودند:

«اكتب فوالذي نفسي بيده ما يخرج من فمي الا الحق»^۳

بنویس، قسم به کسی که جانم به دست اوست! از دهان من جز حق بیرون نمی‌آید.

ترغیب معاویه به جعل حدیث و تبلیغات علیه اهل بیت علیهم‌السلام

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۴۰۳.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ: نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَ حَفِظَهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْها فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرِ فِقْهِيهِ وَ رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُعْلَى عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَذْنَاهُمْ.

۲. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۲.

۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۴۲.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو قَالَ: كُنْتُ أَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ أَسْمَعُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أُرِيدُ حِفْظَهُ فَهَتْنِي فُرَيْشٌ وَقَالُوا: أَتَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ تَسْمَعُهُ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَشَرٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا فَأَمْسَكَتُ عَنِ الْكِتَابِ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَأَوْمَأَ بِأَصْبَعِهِ إِلَيَّ فِيهِ فَقَالَ: أَكْتُبُ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ.

معاویه نه تنها از نشر احادیث به خصوص احادیث مربوط به امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السلام مانع شد، بلکه با خرید مزدوران و دین به دنیا فروشان، آنان را به جعل احادیث ضد اهل بیت و تبلیغات گسترده علیه آنان ترغیب کرد و تا آن جا پیش رفت که علاوه بر آن که خود مبادرت به جسارت به ساحت پاک امیر المؤمنین علیه السلام می کرد، دستور رسمی داد بر روی منابر جسارت به حضرت کنند.

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است:

به طور صحیح نزد اهل علم ثابت است که معاویه امر کرد به لعن امیر المؤمنین علیه السلام بر منبرها، و وقتی ابن عباس در این مورد با او سخن گفت، او در پاسخ گفت:

«هیئات، هذا امر الدین، لیس الی ترکه سبیل...»؛

هرگز! این امر دین است و راهی برای ترک آن نیست!

ابن عباس در جوابش گفت:

«أ تسبّه علی المنابر و هو بناها بسیفه»؛

آیا او را بر منابر لعن می کنی در حالی که با شمشیرش این منابر را بنا کرده است؟! [رشد اسلام مرهون شمشیر علی است]

أ علی المنابر تعلنون بسبّه و بسیفه نصبت لكم أعوادها

آیا بر فراز منبرها سب و لعن آن حضرت می کنید، در حالی که به برکت شمشیر او این منابر برپا شد!

معاویه در جواب گفت:

«لا أدع ذلك حتی يموت فيه الكبير و يشب عليه الصغير»؛

آن [لعن] را رها نمی کنم تا بزرگان با آن [سنت] بمیرند و کودکان با آن پیر شوند.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۲۲۲.

و الأصل فی سبه ما صح عند أهل العلم إن معاویة أمر بلعنه علی المنابر فتکلم فیہ ابن عباس فقال: هیئات هذا أمر دین لیس الی ترکه سبیل أ لیس الغاش لرسول الله الشتام لأبی بکر المعیر عمر الخاذل عثمان قال: أ تسبه علی المنابر و هو بناها بسیفه قال: لا أدع ذلك حتی يموت فیہ الكبير و يشب علیه الصغير.

الموصلی

و بسیفه نصبت لكم أعوادها

أ علی المنابر تعلنون بسبه

ترغیب به جعل حدیث در فضیلت خود و عثمان و بنی امیه

علاوه بر این جنایت، پایگاه‌های تبلیغاتی معاویه و بنی امیه به شدت فعال شده و احادیثی را در فضیلت معاویه و بنی امیه جعل کرده و در تمام سرزمین‌های اسلامی می‌پراکندند.^۱

کسانی که درباره‌ی عثمان به عنوان بزرگترین شخصیت اموی و بهانه‌ی شورش معاویه حدیث می‌ساختند، مقرب می‌شدند، به آنان هدیه و جایزه داده می‌شد، دارای مقام و منزلت می‌شدند و به پست‌های حکومتی دست می‌یافتند. بی‌دینان و فساق نیز تا توانستند از این موقعیت بهره‌برداری کردند.^۲

تا آن جا که معاویه رسماً به کارگزاران خود نامه نوشت که حدیث درباره‌ی عثمان گسترش یافته و در هر شهر و دهی پراکنده شده، پس:

«فَإِذَا جَاءَكُمْ كِتَابِي هَذَا فَادْعُوا النَّاسَ إِلَى الرَّوَايَةِ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَإِنَّ فَضْلَهُمَا وَسَوَابِقَهُمَا أَحَبُّ إِلَيَّ وَأَقْرُبُ لِعَيْنِي وَأَدْحَضُ لِحُجَّةِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ وَأَشَدُّ عَلَيْهِمْ مِنْ مَنَاقِبِ عُثْمَانَ وَفَضَائِلِهِ»^۳

هر گاه این نامه به دستتان رسید مردم را دعوت کنید به نقل روایت در مورد ابوبکر و عمر؛ چرا که فضیلت آن دو و سوابقشان محبوبتر و بیشتر مایه‌ی چشم روشنی من و باطل کننده‌ی حجت اهل بیت بوده و برای آنان سنگین‌تر از مناقب و فضائل عثمان است.

قضات و امراء معاویه این بخش نامه را بر مردم خواندند و مردم شروع کردند در بیان روایات در فضائل ابی بکر و عمر، سپس - علی رغم ممنوعیت کتابت حدیث - نسخه‌ای را از مجموع این روایات فراهم آورد و برای کارگزاران فرستاد و فرمان داد بالای منابر در هر کوی و برزن و در هر مسجد و مکتب‌خانه بخوانند و تعلیم دهند.

۱. در *وفیات الاعیان و مرآة الجنان* آمده است: وقتی نسائی صاحب یکی از صحاح سته به دمشق وارد شد از او درباره‌ی معاویه و فضائل او پرسیدند، گفت: اما یرضی معاویه آن یخچ را برآس برآس حتی یفضل؛ آیا معاویه راضی نمی‌شود که او هم سری در آورده [و نام او همسنگ نام علی ذکر می‌شود] و می‌خواهد [از علی] بالاتر نیز برود؟! و فی روایة أخرى: ما أعرف له فضیلة إلا لا أشبع الله بطنک؛ فضیلتی برای او سراغ ندارم جز [روایتی از پیامبر که فرمود] خدا شکمت را سیر نکند! مردم دمشق با شنیدن این سخنان او را کتک زدند و از مسجد بیرون کردند و در نهایت هم به واسطه‌ی شدت همین ضربات در شعبان ۳۰۳ ه. ق فوت کرد. *وفیات الاعیان و أبناء الزمان*، ابن خلکان، ج ۱، ص ۷۷.

۲. این تبلیغات دروغین و زهرآگین آن‌چنان در جامعه‌ی اسلامی ژرف و گسترده تأثیر گذاشته بود که وقتی خلیفه‌ی عباسی بخشنامه‌ای را در جلوگیری از مدح معاویه تهیه کرد از جمله دستوراتی که در آن آمده بود این بود که سقاها حق ندارند هنگام آب دادن طلب رحمت برای معاویه کنند و از این معلوم می‌شود تا چه حد تبلیغات مسموم با فرهنگ عوام عجین شده بود!

۳. کتاب *سلیم بن قیس هلالی*، ج ۲، ص ۷۸۵.

تشدید تحریم مالی و اجتماعی علیه محبان علی علیه السلام و فرمان به کشتن آنان حتی به گمان

آن‌گاه وقتی معاویه شرایط مساعد را فراهم آورد، دوست‌داران امیرالمؤمنین علیه السلام را تحت تحریم شدید مالی و غیر آن قرار داد و دستور داد هر کسی را که شهادت داده شد محب علی علیه السلام است، اسم او را از دیوان حذف و شهادت او را نپذیرند.

و سپس در نامه‌ای دیگر افزود:

مَنْ اتَّهَمْتُمُوهُ وَلَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ فَاَقْتُلُوهُ.^۱

هر کسی را متهم یافتید [محب علی علیه السلام است و هر چند] بینه‌ای علیه او قائم نشد او را بکشید،

پس محبان علی علیه السلام را با تهمت، ظن و شبهه در هر جایی کشتند، تا جایی که اگر کسی کلمه‌ای از دهانش خارج می‌شد که گمان می‌کردند محب علی علیه السلام است گردنش زده می‌شد.

سپس مشکلات برای شیعه در تمام نقاط افزون شد، به ویژه در کوفه که مرکز تشیع بود. زیاد - که شیعه را خوب می‌شناخت و خود قبلاً در زمره‌ی آنان بود - بر کوفه و بصره مسلط کرد و او هم آن‌ها را در هر مکان و زیر هر بوته، سنگ و کلوخی دنبال می‌کرد، می‌کشت، آواره می‌کرد، می‌ترساند، دست و پای آنان را می‌برید و بر چوبه‌های دار آویزان می‌کرد که دیگر در عراق شخص مشهوری از شیعه‌ی علی علیه السلام باقی نماند، مگر آن‌که مقتول، مصلوب، زندانی، آواره یا فراری بود.

اقدام امام حسین علیه السلام در نقل فضایح معاویه و فضائل اهل بیت علیهم السلام در شرائط خفقان

این وضع بعد از شهادت امام حسن علیه السلام باز شدت بیشتر گرفت، تا آن‌که یک سال قبل از مرگ معاویه امام حسین علیه السلام حج به جا آوردند در حالی که عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر با حضرت بودند. امام بنی هاشم را از زن و مرد و هم‌پیمانان آنان و شیعیانشان را که در آن سال حج بودند، جمع کردند و نیز کسانی از انصار که حضرت و اهل بیت‌شان آنان را می‌شناختند، سپس فرستادند به دنبال همه‌ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که به صلاح و عبادت معروف بودند و خلاصه هفتصد نفر^۲ را در منی جمع‌آوری نمودند و آن‌گاه در منی خطبه‌ای خواندند و در آن خطبه بعد از اشاره به این فضایح معاویه و وضع سیاهی که پدید آورده بود، با شاهد گرفتن اصحاب پیامبر، فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام را نقل فرموده و از آنان

۱. همان و بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۸۰.

۲. بنا به نقلی هزار نفر.

مؤکداً خواستند این مطالب را به خانواده‌هایشان و مردم قابل اطمینان و مورد اعتماد برسانند و سپس فرمودند:

«فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيُغْلَبَ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۱.

من خوف دارم این امر [فضائل علی و اهل بیت علیهم‌السلام] کهنه شده [به فراموشی سپرده شود] حق از بین رفته و مغلوب شود، ولی خدا نورش را تمام و کامل می‌کند هر چند کافران کراحت داشته باشند.

هشدار امام حسین علیه‌السلام به تهدید جدی امارت یزید علیه اسلام

این وضعیت کشنده بعد از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید به نهایت می‌رسد، این واقعیت سیاه را تاریخ و روایات به ما منتقل می‌کند و من فقط چند شاهد را از کلام امام حسین علیه‌السلام می‌آورم:

۱. حضرت در آخر نامه‌ای به معاویه در رابطه با رفتار معاویه و مسلط نمودن یزید را بعد از خود بر امر خلافت، چنین می‌نویسند:

«وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِنَاسِ لِكَ قَتْلِكَ بِالظَّنَّةِ وَأَخَذَكَ بِالتُّهْمَةِ وَإِمَارَتِكَ صَبِيًّا يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَيَلْعَبُ بِالْكِلَابِ مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ أُوْبِقْتَ نَفْسَكَ وَأَهْلَكَ دِينَكَ وَأَضَعْتَ الرَّعِيَّةَ»^۲؛

بدان که خدا فراموش نمی‌کند [کارهای تو را مانند] کشتن از روی گمان، دستگیری از روی تهمت و سپردن امارت به کسی که شراب می‌نوشد و با سگان بازی می‌کند، نمی‌بینم تو را مگر در حالی که خودت و دینت را هلاک کرده‌ای و رعیت را ضایع کرده‌ای.

۲. امام بعد از آن که نیمه شب از جانب ولید بن عئبه برای بیعت با یزید دعوت شدند، بعد از رد کلماتی فرمودند:

«وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ»^۳؛

یزید مردی فاسق، شارب خمر، قاتل نفس محترمه و مُعلن به فسق است.

۳. و فردای آن روز در پاسخ مروان در دعوت به بیعت فرمودند:

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۷۸۹ و بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۸۲.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۲ و رجال الکشی، ص ۴۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»^۱؛

دیگر باید فاتحه‌ی اسلام را خواند که امت به رهبری مانند یزید مبتلا شد!

۴. و در ضمن خطبه برای اصحاب خود فرمود:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ

رَبِّهِ»^۲؛

آیا حق را نمی‌بینید که به آن عمل نمی‌شود و باطل را نمی‌بینید که از آن اجتناب نمی‌شود؟! [در

چنین شرائطی] مؤمن باید رغبت به لقاء پروردگارش داشته باشد.

شاهد بزرگ بر پیش بینی امام علیه السلام در نابود شدن اسلام با تسلط یزید، اظهارات صریح و آشکار یزید بعد از واقعه‌ی کربلا بود؛ مثلاً وقتی بر تپه‌ی جیرون نشسته بود به هنگام دیدن اسیران کربلا و سرهای شهداء در پی آواز کلاغی گفت:

تلک الرؤس من شفا جیرون

لما بدت تلک الحمول و أشرقت

فقد اقتضیت من الرسول دیونی^۳

نعب الغراب فقلت قل أو لا تقل

وقتی آن محمل‌های [أسراء] و سرهای شهدا در آستانه‌ی جیرون آشکار شدند، کلاغ آواز سر داد،

پس گفتم بگویی یا نگویی من دیونم را از پیامبر ستاندم!

یا خواندن شعر فصاحت بار ابن الزبیر:

۱. همان، ص ۳۲۶:

قَالَ السَّيِّدُ: فَلَمَّا أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عليه السلام خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطِعْنِي تُرْشِدُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: وَمَا ذَاكَ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ؟ فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِيَعَةِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: إِنَّمَا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى أَنْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضْبَانٌ.

۲. همان، ص ۳۸۱:

وَ قَالَ السَّيِّدُ رَحِمَهُ اللَّهُ: فَقَامَ الْحُسَيْنُ خَطِيبًا فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ إِنَّ الدُّنْيَا تَغْيَرَتْ وَ تَتَكَرَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسٌ عَيْشٌ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

۳. روح المعاني، ج ۲۶، ص ۶۶ به نقل از تاریخ ابن الوردی و کتاب الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۴۲۶.

لعبت هاشم بالملك فلا

خبر جاء و لا وحی نزل

بنی هاشم با مُلک بازی کردند، پس نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

در این شرایط بود که دیگر هیچ نوری از حقیقت درخشش نداشت، زبان‌ها بریده، قلم‌ها شکسته، نفس‌ها حبس شده، ظلم، جنایت و تزویر عالم اسلامی را تیره کرده، حتی اسم دین خدا نیز نزدیک است محو شود.

تنها راه بقای اسلام جان‌فشانی زبده‌ترین ودیعه‌ی هستی

دیگر آخرین نفس‌های اسلام است، اگر به داد اسلام نرسند، برای همیشه باید با اسلام خداحافظی کرد و به جای آن کفر، شرک، ظلم، تباهی و سیاهی برای همیشه حاکم خواهد شد و این‌جا است که وعده‌ی الهی باید محقق شود: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ تجلی یابد. و در این هنگام که همه‌ی ابزارها کندی می‌کند و هیچ باقی نمانده، باید ذخیره‌ی الهی و عزیزترین عزیزان و عزیزانش بیایند و با خون خود و یاران، پیکر پژمرده و خشکیده‌ی اسلام را حیاتی تازه بخشند و با فداکاری و جان‌بازی، دین را نجات دهند که دیگر درنگ جایز نیست، صبر کردن و نظاره کردن همان و نابودی اسلام همان!

و این احیاء علاوه بر خون حسین، نیاز به خون فرزندان، برادران و یاران دارد، نیاز به تحمل آسیب‌ها، رنج‌ها، داغ‌ها و اسارت‌ها دارد و حسین برای همه‌ی این‌ها حاضر است؛ چرا که این‌ها همه در برابر چشم خدا آسان است. «هونٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينِ اللَّهِ».

این‌جاست که جان‌بازی‌های حسین و یارانش

نوری در تارکی‌ها	فریادی در سکوت‌ها
ندایی در خاموشی‌ها	بیداری در خواب‌ها
هشیاری در غفلت‌ها	بارانی در خشکی‌ها
حیاتی در هلاکت‌ها	دانشی در نادانی‌ها
آزادی در اسارت‌ها	معروفی در منکرها

عزتی در ذلّت‌ها	عظمتی در حقارت‌ها
زندگانی در مردن‌ها	عدالتی در ستم‌ها
فداکاری در خودپرستی‌ها	راستی‌ای در کجی‌ها
استواری‌ای در پیمان‌شکنی‌ها	عشقی در قساوت‌ها
ایمانی در کفر‌ها	توحیدی در شرک‌ها

و

انفجاری در ظلمت‌ها

بود

انفجاری از حقیقت و پاکی و خلوص و نور و روشنایی در برابر تزویر و پلیدی و ریا و تاریکی و تیرگی.

انفجاری که طنین‌رهایی بخش آن پیشاپیش تاریخ، گوش‌ها را در می‌نوردد و چشم‌ها را خیره می‌کند و مرده‌ها را حیات می‌بخشد، فطرت‌ها را بیدار می‌کند، ستم‌دیده‌ها را نصرت می‌دهد، جاهلان را دانش می‌آموزد، منافقان را رسوا می‌سازد، مؤمنان را استوار می‌نماید و نشانه‌های نصرت حتمی و قطعی الهی را آشکار می‌سازد که:

﴿نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱

و این است که:

«حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۵.